



Research Article
**Delay in the Legitimacy of the Condition of
Wife's Representation in Divorce¹**

Abdollah Javan²

Received: 14/12/2021

Accepted: 30/10/2022

Abstract

One of the conditions that have become common in marriage today is the condition of the wife's representation in her divorce in some cases or even in absolute form. This condition has not been dealt with in the books of the past, although the validity of the wife's representation in divorce has a history and has had supporters and opponents. This paper, while looking for the history of this issue and its evolution, has criticized and examined the legitimacy of the mentioned condition and it shows that the incorrect justification of the views of jurists such as Sheikh Tusi, who considered the wife's power of representation in divorce to be invalid, provided the context

-
1. This paper is taken from a research project entitled "Jurisprudential-legal examination of the types of conditions included in the marriage contract and the guarantee of its execution with an emphasis on the conditions contained in the contract" which the author carried out in the Research Institute of Howzeh and University from June 2019 to March 2020.
 2. Islamic Seminary researcher, lecturer, PhD in Fiqh and fundamentals of Islamic law from Tehran University, Tehran, Iran. a.javan@ut.ac.ir.

* Javan, A. (1401 AP). Delay in the legitimacy of the condition of wife's representation in divorce. *Journal of Fiqh*, 29(111), pp. 36-64. Doi: 10.22081/jf.2022.62578.2422.

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

for changing the course of the debate and neglecting the requirements of some narratives that absolutely introduce the condition of handing over the power of divorce to the wife by the husband as invalid. In addition, by clearing some ambiguities, and clarifying the difference between Towkil (make someone as representative) and Toliyat (to give someone authority), and responding to the notion of considering the meaning of narratives to titles such as Takhyeer and Toliyat, or the case of depriving the spouse of the right to divorce, it is proved that conditional representation at the time of necessary contract that the husband is not able to abolish is one of the clear examples of this condition being as invalid.

Keywords

Condition, marriage, representation, divorce, wife.

مقاله پژوهشی

درنگی در مشروعیت شرط وکالت زوجه در طلاق^۱

عبدالله جوان^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۳

چکیده

یکی از شرط‌هایی که امروزه در نکاح متداول شده، شرط وکالت زوجه در طلاق خود در برخی موارد یا به صورت مطلق است. از این شرط در کتاب‌های گذشتگان بحث نشده، هرچند بحث از صحت وکالت زوجه در طلاق دارای سابقه بوده و موافقان و مخالفانی داشته است. این مقاله ضمن پی‌جویی سابقه این مسئله و سیر تطور این بحث، مشروعیت شرط مزبور را مورد نقد و بررسی قرار داده و نشان می‌دهد که توجیه نادرست دیدگاه فقهایی مانند شیخ طوسی که وکالت زوجه در طلاق را باطل می‌دانستند، زمینه تغییر سیر بحث و غفلت از مقتضای برخی از روایاتی را فراهم آورد که به طور مطلق شرط واگذاری اختیار طلاق به زوجه از طرف زوج را باطل معرفی می‌نمایند. همچنین با رفع برخی ابهامات، و روشن کردن فارق میان توکیل و تولیت، و پاسخ از تصور اختصاص مدلول روایات به عناوینی مانند تخیر و تولیت، یا مورد سلب حق طلاق از زوج، اثبات می‌شود که وکالت مشروط در ضمن عقد لازم که زوج امکان فسخ آن را ندارد، از مصادیق روشن این شرط باطل است.

کلیدواژه‌ها

شرط، نکاح، وکالت، طلاق، زوجه.

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «بررسی فقهی-حقوقی انواع شروط ضمن عقد نکاح و ضمانت اجرای آن با تأکید بر شروط مندرج در عقدنامه» است که نویسنده در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه از خرداد ۱۳۹۸ تا اسفند ۱۳۹۹ به انجام رسانده است.

۲. پژوهش‌گر حوزوی، مدرس، دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشگاه تهران، تهران، ایران. a.javan@ut.ac.ir

* جوان، عبدالله. (۱۴۰۱). درنگی در مشروعیت شرط وکالت زوجه در طلاق. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۹(۱۱۱)، صص ۳۶-۶۴.
Doi: 10.22081/jf.2022.62578.2422.

مقدمه

می‌دانیم که در شریعت اسلام بنا بر مصالحی که خداوند متعال در جعل احکام لحاظ فرموده، اختیار طلاق با زوج است و فقها اتفاق نظر دارند که این ضابطه با توافق تغییر نمی‌کند. فقهای معاصر با وجود آنکه بر بطلان شرط «واگذاری اختیار و حق طلاق به زوجه» - چه به صورت اختیاری انحصاری و چه در عرض اختیار زوج - تصریح کرده‌اند (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، صص ۵۳۸-۵۳۹؛ امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۰۳)، شرط «وکالت زوجه در طلاق» را در ضمن عقد صحیح دانسته‌اند و بسیاری نیز بر این باورند که چون این وکالت در ضمن نکاح که عقدی لازم است شرط شده، لزوم یافته و از سوی زوج قابل فسخ نیست؛ چنان که ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی نیز به جواز شرط وکالت زوجه برای طلاق خودش در برخی موارد تصریح کرده و در عقدهای ازدواج نیز وکالت زوجه در طلاق خودش در مواردی دوازده گانه به صورت شروط پیشنهادی درج شده است، با این تلقی که این شروط موجب تعدیل ضابطه اولیه شرعی مبنی بر اختیاری بودن زوج در طلاق بوده و مصالح زوجه را بهتر تأمین می‌کند. این موارد همان مواردی است که سابقاً در ماده ۸ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳ شمسی زوجه می‌توانست در آن موارد از دادگاه تقاضای طلاق کند و پس از انقلاب با توجه به اینکه اختیار طلاق شرعاً با مرد است، این قانون خلاف شرع دانسته و لغو شد. البته آنچه فقهای معاصر بر مشروعیت آن صحه نهاده‌اند، اختصاصی به وکالت در طلاق در موارد خاص ندارد و ایشان معتقدند زوجه می‌تواند وکالت طلاق را به صورت مطلق شرط نماید (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۰۴؛ سیستانی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۰۲).

در نگاه ابتدایی، این سؤال به ذهن خطور می‌کند که چگونه است که شرط اختیاری زوجه در طلاق، چه در شرایط و موارد خاص و چه به صورت مطلق و خواه به صورت حق انحصاری و خواه در عرض حق زوج، باطل و نامشروع دانسته می‌شود، اما شرط وکالت زوجه در طلاق - که همان نتیجه را دارد و حتی تلقی عرفی آن را حق به شمار آورده و از آن به «حق طلاق زوجه» تعبیر می‌کند - مشروع تلقی می‌گردد.

از طرفی می‌دانیم که بزرگانی مانند شیخ طوسی و ابن‌ادریس و دیگران، اساساً

و کالت زوجه در طلاق خودش را - حتی بدون آنکه ضمن عقد شرط شود - باطل دانسته‌اند. حال چه مسیری از نظر علمی پیموده شده که فقهای معاصر نه تنها این و کالت، بلکه شرطی که به این و کالت جایز لزوم می‌بخشد را نیز صحیح دانسته‌اند، و ادله در این باره چه اقتضایی دارد؟

در این مقاله ضمن بررسی این سیر و ریشه‌یابی تغییر رویکرد مشهور تا رسیدن به دیدگاه فقهای معاصر، ادله را درباره مشروعیت یا عدم مشروعیت شرط و کالت زوجه در طلاق بررسی خواهیم کرد. درباره موضوع مقاله، کتابی که به صورت مستقل به این بحث پرداخته باشد یافت نشد، و چنان‌که در پیگیری سیر بحث خواهیم گفت، در کتاب‌ها و مباحث استدلالی فقهای گذشته و حتی فقهای معاصر نیز بحث استدلالی در خصوص این شرط دیده نمی‌شود و تنها در تقریرات درس‌های فقهی برخی از مراجع معظم به صورتی گذرا به صحت شرط و کالت مندرج در عقدنامه‌های نکاح براساس عموماً صحت شرط اشاره شده است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۱۵). همچنین در برخی از کتاب‌هایی که عمدتاً ناظر به بیان مستندات فقهی قوانین موضوعه نگاشته شده، به مشروعیت شرط و کالت زوجه در طلاق، چه به صورت محدود و چه به صورت مطلق، براساس قواعد و عموماً اشاره شده و صحت این شرط مسلم و بی‌نیاز از بحث تلقی گشته است (ر.ک: امامی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۰؛ محقق داماد، بی‌تا، صص ۱۴۲، ۳۳۲؛ طاهری، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۲۲)، اما مقالات معدودی در این باره نوشته شده که انتقادهایی به دیدگاه رایج نیز در آنها مطرح گشته است؛ مانند مقاله «ابهامات فقهی - حقوقی و کالت زوجه در طلاق» نوشته محمد سروش محلاتی که در شماره هجدهم مجله «فقه و حقوق» در سال ۱۳۸۷ چاپ شده، و مقاله «بررسی فقهی - حقوقی شرط و کالت زوجه در طلاق» نوشته محمود رایگان، که در شماره سوم نشریه «معرفت حقوقی» در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است.

این پژوهش با رویکرد تحلیلی و انتقادی، ضمن بهره‌گیری از پژوهش‌های پیشین، به لحاظ پی‌جویی سیر تطور مسئله در آراء فقها، توجه به برخی از ادله، پاسخ‌گویی به ابهامات و اشکالات احتمالی و تبیین اموری از قبیل فارق میان توکیل و تولیت، محتوای نقد و استدلال و همچنین از منظر برخی از نتایج حاصل، از پژوهش‌های پیشین متمایز است.

۱. سبب شکل‌گیری بحث شرط وکالت زوجه در طلاق

درباره وکالت زوجه در طلاق با لفظ «وکالت» روایت خاصی وجود ندارد. با این حال، تعداد قابل توجهی از فقهای امامیه از قدیم وکالت زوجه در طلاق خودش را باطل می‌دانستند.

در میان قدما، شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) و ابن‌ادریس حلی (م ۵۹۸ق) به این دیدگاه تصریح داشته‌اند. شیخ با اشاره به صحت وکالت زوجه از سوی زوج در طلاق خودش نزد فقهای عامه و وجود اختلاف نظر در این زمینه میان فقهای امامیه، دیدگاه عدم صحت را برگزیده و آن را (با نظر به ادله) ظاهرتر می‌داند (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۶۵).

ابن‌ادریس نیز این دیدگاه را «مذهب صحیح» دانسته و به صراحت به عدم جواز وکالت زوجه در طلاق خودش فتوا می‌دهد (ر.ک: ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۸۷).

البته بعید نیست فقهای مانند ابن‌بَرّاج (م ۴۸۱ق) و ابن‌حمزه (م ۵۶۶ق) نیز با شیخ هم‌نظر بوده‌اند، اما به جهت آنکه به تبعیت از ایشان وکالت دادن به دیگران در طلاق را در صورت حضور زوج به‌طور کلی باطل می‌دانستند، اساساً فروعاً وکالت در طلاق، از جمله مسئله وکالت زوجه در طلاق را مطرح نکرده‌اند (ر.ک: ابن‌برّاج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۲۷۷؛ ابن‌حمزه، ۱۴۰۸ق، ص ۳۲۳).

توضیح آنکه در روایتی چنین نقل شده: «... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا تَجُوزُ الْوَكَالَةُ فِي الطَّلَاقِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۹۰). شیخ طوسی برای جمع کردن میان این روایت و روایاتی که از آنها جواز وکالت در طلاق استفاده می‌شود، این روایت را بر مورد حضور زوج، و روایات مجوز را بر مورد غیبت زوج حمل کرده و وکالت در طلاق را مختص به شرایط عدم حضور زوج دانسته است (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۱؛ طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۵۱۱).

از علمای قرن هفتم صاحب «إصباح الشریعه» (زنده در ۶۱۰ق) نیز با شیخ طوسی موافقت کرده (ر.ک: کیدری، ۱۴۱۶ق، ص ۴۴۹) و محقق حلی (م ۶۷۶ق) درباره صحت یا بطلان وکالت زوجه در طلاق خودش ابراز تردید کرده است (ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۵۶).

البته برخی از فقها بعداً در قرن هشتم دلیل دیدگاه شیخ را چنین گزارش کردند که در صورتی که زوجه خود طلاق را جاری کند، هم فاعل و هم قابل خواهد بود و این جایز نیست، یا اینکه اقتضای حدیث «الطلاق بید من اخذ بالساق» این است که اساساً طلاق با وکالت صحیح نباشد، اما چون برخی روایات بر صحت وکالت به مردان دلالت دارد (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۸۱)، وکالت به زوجه ذیل عموم منع باقی می ماند.

فخرالمحققین (م ۷۷۱ق) در شرح عبارت علامه حلی (ولو وکلهای فی طلاق نفسها صح علی رأی) چنین می نویسد:

أقول: قال الشيخ لا يصح لان القابل لا يكون فاعلاً، ولاقتضاء قوله بإذن الطلاق بید من أخذ بالساق عدم صحة التوكيل مطلقاً خرج وكالة غير المرأة برواية سعيد الأعرج بقى الباقي على العموم. والوجه الصحة لأن كلما قبل النيابة لم يعتبر فيه خصوصية النائب؛ شيخ طوسی گفته (این وکالت) صحیح نیست، زیرا قابل نمی تواند فاعل باشد، و به این جهت که اقتضای روایت «الطلاق بید من أخذ بالساق» این است که اساساً وکالت در طلاق صحیح نیست و وکالت افرادی غیر از زن به وسیله روایت سعید اعرج از این کلیت خارج شده و باقی بر همان عموم (عدم صحت) باقی می ماند، اما قول درست صحت این وکالت است، زیرا در آنچه قابل نیابت است، خصوصیت ویژه ای برای نایب معتبر نیست» (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۹۳).

به همین جهت مباحث بعدی در کتاب های فقهای متأخر در نقد این استدلال ها، به ویژه تبیین تغایر اعتباری میان فاعل و قابل شکل گرفت که البته ضعف استدلال ها نیز واضح است. شهید ثانی (م ۹۹۶ق) در توضیح تردید محقق حلی درباره صحت وکالت زوجه در طلاق خودش چنین می گوید:

اما درباره وکالت زن در طلاق دیگران -چه همسر دیگر شوهرش و چه همسر سایرین- اشکالی نیست، زیرا طلاق اجمالاً نیابت پذیر است. اما درباره طلاق خودش، شیخ و ابن ادریس آن را منع کرده اند، به این دلیل که باید میان وکیل و

مطلقه مغایرت وجود داشته باشد. این دیدگاه ضعیف است، زیرا مغایرت

اعتباری نیز کفایت می‌کند» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۲۶۷).

صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ق) نیز همین استدلال را برای صحت و کالت مذکور مطرح کرده‌اند (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۷، ص ۳۹۵)، اما مسئله اینجا است که شیخ طوسی یا ابن ادریس یا سایر فقهای که بعداً دیدگاه مشابهی اظهار داشته‌اند، هیچ‌گاه در کتاب‌هایشان به دو دلیلی که فخرالمحققین به شیخ نسبت داده استناد نکرده‌اند و حتی بسیار بعید است که اساساً چنین استدلال‌هایی را منظور داشته باشند، چرا که تغایر اعتباری میان فاعل و قابل مطلبی نیست که بر امثال شیخ و ابن ادریس مخفی باشد؛ چنان که شیخ طوسی در مواضع مختلفی مانند انشاء بیع و هبه ولی به کودک یا نکاح توسط ولی از طرف مولی‌عنه، به امکان فاعلیت و قابلیت همزمان ولی به جهت تغایر اعتباری تصریح کرده است (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۳۰۵؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۱۸۴)؛ پس به نظر می‌رسد دلیل دیگری برای این دیدگاه وجود داشته باشد که بدان خواهیم پرداخت.

البته در میان متأخران نیز با وجود آنکه جواز و کالت زوجه طرف‌داران بیشتری پیدا کرده و دلایل نسبت‌داده‌شده به شیخ بیشتر مورد اشکال و نقد قرار گرفت، برخی دیدگاه شیخ را برگزیده (ر.ک: محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۶۷۹) و تعدادی از فقها در صحت طلاق و کالتی زوجه توقف کرده‌اند (ر.ک: فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۵، ص ۱۷۳؛ طباطبایی حائری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴؛ طباطبایی حائری (مجاهد)، بی‌تا، ص ۴۲۲).

نکته قابل توجه این است که برخی مانند محقق بحرانی معتقدند آنچه از قدیم محل بحث میان قائلان به جواز و عدم جواز و کالت در طلاق بوده، عبارت است از «وکالت در اجرای صیغه»، نه «اختیار در اصل طلاق» (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۵، ص ۱۶۹). شاید اینکه برخی در مقام استدلال بر صحت و کالت زوجه، بر اعتبار «عبارت» او در مقام انشاء استدلال کرده‌اند (ر.ک: عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۴۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۴۹) را نیز بتوان شاهی بر این مدعا دانست. در صورت صحت این مطلب بیشتر فقهای بعد از محقق حلّی که به جواز و کالت زوجه فتوا داده‌اند هم مرادشان این نبوده که زوجه

می‌تواند از سوی زوج اختیاردار استمرار یا پایان دادن به رابطه زوجیت به واسطه طلاق بوده و تصمیم‌گیری در این باره را برعهده گیرد، بلکه تنها در زمانی که زوج قصد طلاق دارد، اگر زوجه از طرف او صیغه طلاق را جاری کند طلاق صحیح است.

اساساً عنوان «شرط» و کالت زوجه در طلاق در کتاب‌های فقهی گذشته وجود نداشته و آنچه بوده، یا تحت عنوان «وکالت زوجه در طلاق» - بدون لحاظ شرطیت - بوده و یا اگر شرطی مطرح بوده، تحت عنوان «شرط ان یكون الطلاق الیها»، و یا «شرط کون امر الطلاق بیدها» بوده که با توجه به روایات، فقها این شروط ضمن عقد را باطل می‌دانسته‌اند، و ظاهراً به ذهن گذشتگان خطور نکرده بود که با تغییر این مطلب به عنوان «شرط وکالت در طلاق» چنین اختیاری به زوجه داده می‌شود که بتواند بدون نیاز به جلب نظر زوج و یا علی‌رغم مخالفت زوج خودش را مطلقه نماید. آنچه گذشتگان از «وکالت در طلاق» در ذهن داشته‌اند، یا - بنابر آنچه از قول محقق بحرانی گذشت - در حدّ همان «اجرای صیغه» از سوی زوج بوده، یا نهایتاً اختیاری بوده که زوج می‌توانسته هر زمان بخواهد آن را سلب نماید، ولی اینکه وکالت در طلاق به معنای اختیار زوجه در طلاق باشد و او بتواند با شرط کردن آن در ضمن عقد لازم، آن را به صورتی نامحدود از نظر زمانی برای خود تثبیت کرده و زوج نیز حق عزل او از این وکالت را نداشته باشد، ظاهراً از ابداعات زمان ما است که به تعبیر برخی از شارحان قانون مدنی، حاصل «چاره‌اندیشی» برای بهره‌مندی زن از طلاق است (ر.ک: امامی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۰).

حتی به نظر می‌رسد شرط وکالت زوجه در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر پیش از آنکه در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی (مصوب ۱۳۱۳ش، مطابق با ۱۳۵۳ق) (ر.ک: شمس، ۱۳۹۴، ص ۲۹۳) مطرح شود، در کتاب‌های فقهی مورد بحث قرار نگرفته، چرا که با وجود فحص زیاد در کتاب‌های فقها، اولین مورد از طرح این گونه شرط (شرط وکالت زوجه در طلاق در صورت بروز مواردی مانند سفر طویل یا حبس زوج و...) را در کتاب «منهاج الصالحین» آیت‌الله سید محسن حکیم (م ۱۳۹۰ق) یافتیم (ر.ک: حکیم، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۹۶) و ظاهراً بعد از آن این مسئله به رساله‌های عملیه و کتاب‌های فتوایی سایر مراجع راه یافته است (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، صص ۵۳۸-۵۳۹، ذیل مسئله ۲۵۳۹؛ خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۸۰).

حتی در تحریر الوسیله امام علیه السلام بحث و کالت زوجه در طلاق خودش مطرح شده و امام علیه السلام به جواز آن با قید «لکن لا ینبغی ترک الاحتیاط بعدم توکیلها» فتوا داده‌اند، اما در این کتاب برخلاف رساله عملیه از شرط شدن و کالت در ضمن ازدواج یا عقد لازم دیگر سخنی به میان نیامده است (ر.ک: امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۳۳۰).

در حقیقت آن گاه که دو گزاره، یعنی پذیرش و کالت زوجه در طلاق - نه به معنای وکالت در اجرای صیغه، بلکه به معنای تصمیم‌گیری - از یک سو، و لزوم یافتن وکالت به واسطه شرط شدن در ضمن عقد از سوی دیگر، به یکدیگر ضمیمه شد، نتیجه آن پذیرش اختیار زوجه در طلاق شد؛ به نحوی که زوج نتواند از آن جلوگیری نموده و اختیاری در رد طلاق نداشته باشد. در حالی که خواهیم گفت که هم این دو گزاره محل اشکال است و هم آنکه نتیجه حاصل، یعنی واگذاری اختیار طلاق به زوجه، در روایات اهل بیت علیهم السلام موردنهی قرار گرفته و مردود دانسته شده است.

البته برخی از فقهای معاصر نیز به خطا و غفلی که در این مسئله در حال شکل‌گیری بود توجه پیدا کرده و با آن مخالفت کردند. مرحوم محمدجواد مغنیه (م ۱۴۰۰ق) پس از اشاره به عدم صحت وکالت زوجه در طلاق خودش نزد شیخ، و توقف صاحب حدائق و احتیاط صاحب جواهر در این زمینه چنین می‌گویند:

... آری! اینجا احتیاط واجب است، زیرا فروج مانند دماء است، و به این دلیل که توکیل زوجه از شبهاتی است که توقف در آنها واجب است. این در صورتی است که وکالت دادن به زوجه بعد از عقد نکاح باشد. اما اگر این مطلب (از ابتدا) در متن عقد شرط شود، به گونه‌ای که زوجه بتواند هرگاه بخواهد خود را مطلقه نماید، این شرط قطعاً و یقیناً باطل است، زیرا این حيله‌گری با خداوند است، به این صورت که اختیار طلاق در دست زوجه قرار گرفته و طلاق برخلاف رضایت زوج نیز واقع می‌شود، در حالی که همه فقها بر بطلان شرط مخالف کتاب خدا و سنت پیامبرش اجماع و اتفاق نظر دارند. و در ادامه روایات نهی از شرط اختیار زوجه در طلاق را ذکر می‌کنند (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۶).

برخی دیگر نیز در کتابی که در سال ۱۳۹۵ق نگارش آن خاتمه یافته، با بیاناتی مشابه، از رواج چنین حکمی اظهار تعجب و از آن شدیداً انتقاد کرده‌اند (ر.ک: یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۷۹). و برخی از فقها نیز در این باره با احتیاط نظر داده‌اند؛ مثلاً آیت‌الله سبزواری (م ۱۴۱۴ق) احتیاط را در ترک و کالت مطلق زوجه در طلاق -حتی بدون آنکه در عقد شرط شود- دانسته و در صورتی که این و کالت به قرار گرفتن طلاق در دست زوجه بینجامد، آن را نامشروع دانسته‌اند (ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۶، ص ۳۲) که به نظر می‌رسد مرادشان از فرض اخیر، فرض لزوم یافتن این و کالت به واسطه اشتراط است. در ادامه به روایات پیش گفته اشاره می‌کنیم:

۲. روایات نهی از واگذاری طلاق به زوجه

۱. «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَضَى عَلِيٌّ ع فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَأَصْدَقَهَا وَاشْتَرَطَ أَنْ يَبْدَهَا الْجِمَاعَ وَالطَّلَاقَ، قَالَ: خَالَفَتِ السُّنَّةَ وَوَلَّتِ الْحَقَّ مَنْ لَيْسَ بِأَهْلِهِ، قَالَ فَقَضَى أَنْ عَلَى الرَّجُلِ النَّفَقَةَ وَيَبْدَهُ الْجِمَاعَ وَالطَّلَاقَ وَذَلِكَ السُّنَّةُ».

در صحیح محمد بن قیس، ایشان از امام باقر ع نقل می‌کند که امیرالمؤمنین ع درباره مردی که با زنی ازدواج کرد و به او مهریه داد و زن با مرد شرط کرد که مباشرت و طلاق در اختیار او باشد، فرمود: «این زن با سنت مخالفت کرده و حق را به کسی داده که اهلیت آن را ندارد» و چنین حکم فرمود: «برعهده مرد نفقه است و اختیار مباشرت و طلاق نیز با مرد است و این سنت (و قانون الهی) است» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۷۰). صاحب وسایل الشیعه این صحیح را با کمی تفاوت از شیخ صدوق نقل کرده است (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۲۸۹).

در روایت دیگری که صاحب وسائل از کافی نقل کرده، مشابه همین مضمون از امام صادق ع نیز روایت شده، با این تفاوت که در آن زن (در قبال اختیار در طلاق) به مرد مهریه داد (یعنی مهریه را بخشید یا پولی به مرد داد) و امام ع فرمودند: «مرد با سنت مخالفت کرده و حق را به کسی که اهل آن نیست داده و حکم فرمود که برعهده مرد مهریه است و اختیار مباشرت و طلاق با او است» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۹۸).

در این دو روایت، متن شرط این است که «بیدها الجماع والطلاق» و چنان که از پاسخ امام علیه السلام برمی آید، زوج اختیار خود در طلاق را با توافق به زوجه واگذار کرده است. یعنی زوجین از ابتدا توجّه داشته‌اند که این اختیار شرعاً در دست زوج است و قصد تشریح ابتدایی حکمی برخلاف حکم شارع نداشته‌اند، ولی گمان کرده‌اند که زوج می‌تواند این اختیار را با تراضی یا شرط ضمن عقد به زوجه واگذار نماید تا او بتواند هر گاه می‌خواهد خود را مطلقه سازد. اما امام علیه السلام می‌فرمایند این اختیار قابل واگذاری به زوجه نیست.

البته ظاهر تعبیر «بیدها الطلاق» که در سؤال آمده این است که با این واگذاری، زوجه منحصرأ صاحب اختیار گردد و زوج حقی برای طلاق نداشته باشد، که این با نتیجه و کالت زوجه در طلاق متفاوت خواهد بود. اما مهم در این روایت این است که ظاهر پاسخ امام علیه السلام «عدم صلاحیت» زوجه برای اختیارداری طلاق است که این تعلیل موجب تعمیم منع خواهد بود، زیرا روشن است که اگر کسی صلاحیت امری را نداشته باشد، وجود حق برای دیگری در عرض او، تأثیری در ایجاد صلاحیت برای او نخواهد داشت. همچنین اگر تعبیر «بیدها الجماع والطلاق» را ظاهر در اختیار انحصاری زوجه بدانیم، حضرت علیه السلام با تعبیر «بیده الجماع والطلاق» تصریح می‌کنند که اختیار انحصاری در این موضوع در دست زوج است و این قانونی غیر قابل تغییر است.

۲. «... عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ جَعَلَ أَمْرَ امْرَأَتِهِ بِيَدِهَا؟ قَالَ فَقَالَ لِي: وَوَلِي الْأَمْرُ مَنْ لَيْسَ أَهْلُهُ وَخَالَفَ الشُّنَّةَ وَلَمْ يَجْزِ النِّكَاحُ».

از امام صادق علیه السلام روایت شده که شخصی از ایشان پرسید: درباره مردی که امر همسرش را به او واگذار کرده، چه می‌فرمایید؟ حضرت علیه السلام در پاسخ فرمودند: «امر را به کسی داده که اهلش نیست و با سنت (و قانون الهی) مخالفت کرده و این ازدواج صحیح نیست» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۹۳).

در این روایت نیز روشن است که زن و مرد توجّه داشته‌اند که در ازدواج اختیار اموری که مهم‌ترین آنها پایان دادن به نکاح است به دست مرد است، ولی مرد به زن در این باره اختیار داده که هر وقت خواست بتواند به نکاح پایان داده و خود را مطلقه

سازد. پرسش مطرح شده در این روایت، برخلاف روایت قبل، در فرض سلب اختیار طلاق از زوج ظهور ندارد و صرفاً ناظر به اختیارداری زوجه در مطلقه ساختن خود است، هر چند اگر چنین ظهوری هم داشت، مشابه آنچه در روایت قبل گذشت، تصریح امام علیه السلام بر نفی اهلیت و صلاحیت زوجه برای اختیارداری طلاق قابل استناد بود. به هر حال تعبیر به «جعل امر امرأته بیدها»، تعبیری است که وکالت دادن زوج در طلاق به نحوی که موجب شود همسر بتواند در صورت تمایل به جدایی، بدون نیاز به مراجعه به زوج و نظرخواهی از او خود را مطلقه سازد را شامل می‌شود، چه با لفظ وکالت باشد یا تخییر یا هر لفظی که این معنا را برساند.

۳. «... عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحْرَزٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ فَقَالَ رَجُلٌ قَالَ لِامْرَأَتِهِ أَمْرُكَ بِيَدِكَ. قَالَ: أَلَيْ يَكُونُ هَذَا وَاللَّهِ يَقُولُ: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، لَيْسَ هَذَا بِشَيْءٍ».

ابراهیم بن محرز می‌گوید شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید که مردی به همسرش گفته: اختیار امورت با خودت باشد، [حکم این مسئله چیست؟] امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «چگونه چنین چیزی (صحیح) باشد؟! درحالی که خداوند می‌فرماید: "الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ". این مطلب تأثیری ندارد» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۹۴).

در این روایت برخلاف دو روایت قبل سخنی از شرط ضمن عقد به میان نیامده است. مشخص است که معنای «امرک بیدک» این است که زوج در اموری که شرعاً اختیار داشته، به زوجه اذن و نیابت می‌دهد که به تصمیم و اختیار خود عمل کند و این چیزی نیست جز وکالت در این امور، یا دست کم بر وکالت نیز صدق می‌کند، چرا که فقها معتقدند هر لفظ یا فعلی که معنای اذن و نیابت در تصرف در آنچه موکل درباره آن حق دارد را برساند، موجب انشاء وکالت است.

البته این تعبیر در زمان صدور روایات عمدتاً ناظر به وکالت در طلاق بوده، تا وکالت در سایر امور در اختیار زوج، و این با بررسی سایر روایات و موارد استعمال این تعبیر و تعابیر مشابه به خوبی روشن است. تعبیر «جعل امرها لیها» یا «امرها بیدها» در کتاب‌های فقهی اهل سنت در مباحث شروط نکاح، توکیل در طلاق و «طلاق بالکنایة»

زیاد به کار رفته و فقهای اهل سنت آن را به معنای وکالت در طلاق دانسته‌اند (به‌عنوان نمونه ر.ک: ابن‌قده، ۱۳۸۸ق، ج ۷، صص ۳۴۲، ۴۱۲). برخی نیز تصریح کرده‌اند که وکالت زوجه در طلاق خودش به‌مثابه تفویض امر طلاق به او بوده و «وکلتک فی تطلیق نفسک» و «امرک بیدک» را ناظر به یک معنا دانسته‌اند (ر.ک: جزیری و همکاران، ۱۴۱۹ق، ج ۴، صص ۴۵۰، ۴۶۲).

در روایات ما نیز همین‌طور است؛ به‌طوری که از مجموع ده روایتی که در وسائل الشیعه در باب مختص به وکالت در طلاق و برخی ابواب دیگر آمده و فقها با استناد به آنها اصل وکالت در طلاق را صحیح دانسته‌اند و دیدگاه شیخ طوسی مبنی بر اختصاص جواز وکالت به موارد غیبت زوج را نقد کرده‌اند (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۲۸؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۲۳؛ قمی طباطبایی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۰، ص ۳۵۱)، تنها در یک روایت از لفظ «وکالت» استفاده شده و روایت دیگری نیز وجود دارد که همان روایت مورد استناد شیخ طوسی است که می‌گوید: «لا یجوز الوکالة فی الطلاق» (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، صص ۸۹-۹۰)، اما در باقی روایات تعابیری مانند «جعل امر امرأته الی فلان»، «ولی امر امرأته فلاناً»، «جعل طلاق امرأته بید فلان»، «جعل الطلاق الی فلان» و مانند آن است که البته در همه آنها وکیل فردی غیر از زوجه بوده است (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۳۰۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، صص ۶۵، ۸۹، ۹۰). برای نمونه به یکی از این روایات که صاحب وسائل در بابی باعنوان «بَابُ أَنَّهُ لَا يَشْتَرُطُ فِي وُقُوعِ الطَّلَاقِ الْمُبَاشَرَةَ بِنَفْسِهِ بَلْ تَصَحُّحُ الْوَكَاةِ فِيهِ» آورده، اشاره می‌شود:

«... عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ أَمْرَ امْرَأَتِهِ إِلَى رَجُلٍ فَقَالَ أَشْهَدُوا أَنِّي قَدْ جَعَلْتُ أَمْرَ فُلَانَةٍ إِلَى فُلَانٍ (فَيَطْلُقُهَا) أَيْجُوزُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۸۸).

شیخ طوسی نیز بیشتر این روایات را در بابی باعنوان «باب الوکالة فی الطلاق» نقل کرده و به‌جهت رفع تعارض با روایتی که بر عدم جواز وکالت در طلاق دلالت دارد، این روایت‌ها را بر صحت وکالت در طلاق در شرایط غیبت زوج حمل کرده است (ر.ک: طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، صص ۲۷۸-۲۸۰).

پس روشن است که این تعابیر نزد علما بر وکالت در طلاق دلالت دارد و از فقها

کسی در این مطلب ابراز تردید نکرده است. طبعاً روایاتی که از «جعل امر امرآته الیها» یا «امرها بیدها» یا «بیدها الطلاق» صحبت کرده و چنین شرطی را باطل و نامشروع دانسته نیز به همین معنا خواهد بود، و به نظر می‌رسد شیخ و ابن‌ادریس هم در حکم به بطلان و کالت زوجه در طلاق همین روایت‌ها را منظور داشته‌اند.

۳. بررسی اختصاص برخی از روایات به بحث تخییر زوجه در طلاق، و تحقیق فارق بین توکیل و تولیت

برخی از فقها برای استدلال به بطلان تخییر زوجه برای انتخاب متار که یا بقاء زوجیت به روایت دوم و سوم از روایات پیش گفته (روایت ابراهیم بن محرز و روایت قبل آن) استناد کرده‌اند (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۵، ص ۲۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۷۵) و این ممکن است موجب این تصور شود که دو روایت مزبور ناظر به «تخییر» بوده و به آن اختصاص دارد و ارتباطی با وکالت در طلاق پیدا نمی‌کند. توضیح آنکه بحثی تحت‌عنوان «تخییر» در میان اهل سنت و امامیه مطرح است که عمدتاً به‌عنوان نوعی از طلاق کنایی شناخته می‌شود، هرچند تعریف و ماهیت آن کاملاً منضبط نیست و به‌قول صاحب جواهر کلمات فقها در تفسیر آن مشوش است. صاحب جواهر تخییر را این‌گونه تفسیر کرده‌اند که زوج زوجه را در انتخاب جدایی یا ماندن مخیر سازد و زوجه به‌جای جاری ساختن صیغه صریح طلاق، یعنی «أنا طالق»، بگوید: «اخترت نفسی» که طلاق کنایی به‌شمار می‌آید و به‌جهت عدم صراحت و اشکال در صیغه‌ای که زوجه جاری ساخته، بیشتر امامیه آن را بی‌اثر دانسته‌اند. البته صاحب جواهر تصریح دارند که این نوعی از «وکالت» زوج به زوجه و «تفویض» در طلاق است، اما اشکال تخییر نزد ایشان ارتباطی به وکالت ندارد. تفسیر دوم این است که خود لفظی که زوج در مقام مخیر ساختن زوجه به کار می‌برد، یعنی «اختاری» صیغه طلاق کنایی است و اختیار زوجه از صیغه طلاق خارج است. بر اساس این تفسیر، علاوه بر اشکال عدم صراحت در صیغه طلاق، تعلیقی بودن آن نیز لازم می‌آید، زیرا طلاق کنایی که زوج انشاء کرده، معلق به اختیار جدایی توسط زوجه است، اما ایشان با بیانی اجمالی و تاحدی مبهم، تفسیر سومی را نیز - که البته در

نظر ایشان نسبت به دو تفسیر قبل مرجوح است - برای تخییر زوجه در نکاح مطرح کرده و آن را قسیم «توکیل و تفویض طلاق» قرار داده‌اند، و آن اینکه تخییر به معنای «تولیت طلاق» است. در این صورت است که می‌توان به دو روایت مزبور نیز برای بطلان تخییر استناد کرد و نوبت به بحث از صریح یا کنایه بودن صیغه نمی‌رسد (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، صص ۶۸-۷۶).

صاحب جواهر^{رحمته‌الله} فارق روشنی بین دو مفهوم «توکیل و تفویض» و «تولیت» بیان نکرده‌اند. آیا وکالت و تفویض، در حدوث و بقاء وابسته به اذن زوج است، اما ولایت، نه در حدوث و نه در بقاء وابسته به اذن زوج و ناشی از حق او نیست؟ در این صورت مسلماً تخییر که ناشی از اراده و اذن زوج است، مصداق تولیت نخواهد بود و روشن است که روایات مزبور نیز با تولیت - به این معنا - بی‌ارتباط است. اما اگر فارق این دو مفهوم را این بدانیم که وکالت و تفویض در بقاء هم وابسته به بقاء اذن زوج است، اما تولیت تنها در حدوث و در مرحله نخست وابسته به اذن زوج بوده و در بقاء از اذن زوج مستقل است، باز هم نمی‌توان تخییر را مصداقی از آن دانست، زیرا حتی علمای عامه که تخییر را صحیح دانسته‌اند نیز تصریح کرده‌اند که زوج می‌تواند قبل از اختیار زوجه از تخییر رجوع نماید و در این صورت انتخاب جدایی توسط زوجه بی‌اثر خواهد بود (ر.ک: جزیری و همکاران، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۴۶۲). در نتیجه، اساساً تخییر نمی‌تواند چیزی مغایر با «توکیل و تفویض» باشد، بلکه در واقع مصداقی از آن است که وجه تمایز آن از سایر انواع، در صیغه کنایه خاصی است که برای انشاء طلاق به کار برده می‌شود. بنابراین اگر دو روایت مزبور را منحصراً ناظر به «تولیت» بدانیم، استناد به آنها برای بطلان تخییر وجهی نخواهد داشت و طبعاً مجالی برای تصور اختصاص این روایات به تخییر باقی نمی‌ماند.

جدای از تبیین و نقد کلام صاحب جواهر، به نظر می‌رسد این روایات هرگونه واگذاری اختیار طلاق به دست زوجه را شامل می‌شود، چه بقاء آن وابسته به بقاء اذن زوج بوده باشد (توکیل) و چه مستقل از آن (تولیت)، و دلیل و شاهد معتبری بر اختصاص این روایات به واگذاری از نوع دوم وجود ندارد. بنابراین شمول این روایات

کلیه افراد وکالت در طلاق را که در آن زوجه اختیار گزینش استمرار زوجیت یا جدایی را داشته باشد و تنها مجری صیغه نباشد شامل می‌شود، چه صیغه طلاق صریح باشد و چه کنایی.

اما اینکه این روایات ناظر به بطلان خصوص طلاق کنایی با لفظ تخییر بوده باشد، نه تنها بی‌وجه و فاقد شاهد است، بلکه دقت در تعلیل مذکور در روایات، خلاف آن را نشان می‌دهد، زیرا در این دو روایت، وجه بطلان این دانسته شده که زوجه صلاحیت تصدی امر طلاق را ندارد و زوج است که قوام و مدیر خانواده بوده و باید اختیار طلاق را در دست داشته باشد. اما هیچ اشاره‌ای به لزوم صریح بودن صیغه طلاق در این دو روایت وجود ندارد. حتی اگر هم مورد این روایات خصوص تخییر بود، باز وجود تعلیل برای باطل دانستن هر وکالتی که اختیار طلاق را به زوجه می‌دهد کافی بود. به علاوه، واگذاری اختیار طلاق به زوجه در روایت نخست به صورت شرط ضمن عقد است، در حالی که تخییر مصطلح عمدتاً ناظر به تخییر در اثناء زوجیت است و به شرط واگذاری اختیار جدایی به زوجه اطلاق نمی‌گردد.

۴. اشاره به دیدگاه فقهای معاصر و نقد آن

در رساله‌های عملیه می‌خوانیم:

هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است. ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند، یا مثلاً تا شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، چنانچه پس از مسافرت مرد، یا خرجی ندادن شش ماه، خود را طلاق دهد، صحیح است.

برخی از مراجع معظم در ادامه آورده‌اند:

و همچنین اگر در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگری شرط کند که وکیل باشد هر وقت خواست از طرف شوهرش خود را طلاق دهد، عیبی ندارد، و در هر صورت، شوهر خود نیز حق طلاق گفتن را دارد، ولی بخواهد زن را از وکالت

عزل کند، و کالت شرط شده باطل نمی شود (امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۵۳۸).

البته قسمت اخیر بیان گر دیدگاه بیشتر فقهای معاصر است و پیش تر اشاره شد که ایشان میان وکالت محدود و مطلق تفصیل قائل نشده اند و بسیاری نیز به صحت شرط وکالت به صورت مطلق و نیز عدم قابلیت عزل زوجه از وکالت در طلاق در صورت شرط طلاق در ضمن نکاح یا عقد لازم دیگر تصریح کرده اند (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، صص ۱۰۴، ۱۰۵؛ روحانی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۵۳؛ تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۸، ص ۱۶۰؛ سیستانی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۰۲؛ حکیم، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۲). ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران نیز وکالت مشروط در ضمن عقد لازم یا وکالتی که بلاعزل بودن آن در ضمن عقد لازم شرط شود را غیرقابل عزل دانسته است.

البته برخی از فقهای معاصر در این باره دیدگاه دیگری دارند که به مواردی از دیدگاه های انتقادی در ضمن بررسی سیر شکل گیری بحث اشاره شد. آیت الله سید محسن خرازی نیز به مناسبتی با اشاره به عدم قابلیت عزل وکیل در وکالت مشروط در ضمن عقد لازم، نکاح را از این قاعده مستثنی دانسته و وکالت غیرقابل عزل را با اختصاص حق طلاق به زوج ناسازگار می انگارند (ر.ک: خرازی، بی تا، ص ۷۰)؛ چنان که برخی از مراجع معظم نیز با وجود صحیح دانستن شرط وکالت زوجه در طلاق، عزل زوجه از وکالت مشروط در ضمن نکاح یا عقد لازم دیگر توسط زوج را نافذ دانسته اند (ر.ک: صافی گلپایگانی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۷۴؛ شبیری زنجانی، ۱۴۲۸ق، ص ۵۸۳).

نکته دیگر اینکه نباید تصور شود که شرطی که فقهای معاصر آن را باطل می دانند شرط حق طلاق زوجه با قید انحصار بوده و ایشان شرط وجود حق طلاق برای زوجه در عرض حق زوج را صحیح می شمارند، زیرا هر دو فرض با ضابطه شرعی که طلاق را در اختیار زوج قرار داده منافات دارد؛ چنان که در برخی از استفتائات نیز بطلان شرط حق طلاق زوجه در عرض حق طلاق زوج مورد اشاره قرار گرفته و در مقابل، شرط وکالت زوجه در طلاق مشروع دانسته شده است (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، صص ۱۰۴-۱۰۵).

به هر حال با توجه به مطالبی که گفتیم، به ویژه مدلول روایات، دیدگاه فقهای معاصر در صحیح دانستن شرط وکالت زن در طلاق خودش - با معنایی فراتر از وکالت در

اجرای صیغه - پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. عجیب اینجا است که این بزرگان از یک سو تأکید دارند که شرط اینکه زوجه «اختیار» و «حق» طلاق دادن خودش را داشته باشد، خلاف شرع و باطل است، اما این را شرطی مشروع و صحیح دانسته‌اند که از سوی زوج و کالت در طلاق داشته و بتواند در صورت تمایل خود را مطلقه سازد یا به زندگی با زوج ادامه دهد؛ در حالی که بی‌تردید وکیل نیز دارای «حق» و «اختیار» است تا در محدوده و کالت اقدام کند و زوجه در فرض و کالت در طلاق این حق و اختیار را دارد که خودش را طلاق دهد یا ندهد. گویا این بزرگواران روایات ذکر شده را - که از دادن اختیار برای طلاق به زوجه منع می‌کنند - به معنای اعطای «حق مستقل از اختیار زوج» یا «ولایت در طلاق» به زوجه تفسیر کرده‌اند و آن را با اعطای «اختیارات زوج به زوجه» و «وکالت در طلاق» متفاوت انگاشته و «وکالت» را از مدلول این روایات خارج دانسته‌اند. در نقد این مطلب باید گفت:

اولاً: دانستیم که معنای اصطلاحاتی مانند «جعل امر إمرأته الیها» و... همان وکالت در طلاق است و منطقی نیست که این ترکیبات و تعابیر را در روایاتی که امر طلاق به افرادی غیر از زوجه واگذار می‌شود، مانند «جعل امر إمرأته الی رجل» یا «جعل طلاق امرأته الی رجلین» و یا حتی «ولی امر إمرأته الی رجل» - که در آن با لفظ تولیت تعبیر شده - به معنای «وکالت» بدانیم، اما در روایاتی که امر طلاق به زوجه واگذار می‌گردد به «ولایت» معنا کنیم. اگر این تعابیر واقعاً در معنای ولایت ظهور داشته باشد - خواه ولایت انحصاری، یا ولایت در عرض ولایت زوج - باید روایات دسته اول را نیز بیان‌گر جواز شرط کردن همین نحو از ولایت در طلاق برای افراد مختلف بدانیم، در حالی که فقها چنین چیزی را ورود در حوزه تشریح و خلاف کتاب و سنت می‌دانند و کسی هم چنین احتمالی را در معنای آن روایات مطرح نکرده است.

ثانیاً: اساساً معنای اعطای «حق مستقل از اختیار زوج» یا «ولایت در طلاق» به نحوی که هیچ ارتباطی با اختیار زوج نداشته باشد، بسیار بعید و دور از ذهن و حتی غیر معقول است. پیشتر در بیان فارق میان «توکیل» و «تولیت» گفتیم که وکالت وابسته به اذن موکل است، اما ولایت این گونه نیست. اگر مراد از ولایت اختیاری باشد که نه در

حدوث و نه در بقاء وابستگی و ارتباطی با زوج ندارد، شرط و توافق درباره اعطای آن از سوی زوج به زوجه بی‌معنا است، چراکه اعطای حقی که معطی بی‌ارتباط با آن است وجه معقولی ندارد. به‌علاوه، در حوزهٔ متشرعان همه می‌دانند که اعطای حق و جعل حقوق به صورت اولیه در اختیار شارع است و شرط تغییر احکام و جعل حقوق، شرطی خارج از حیطةٔ مقدمات متعاقبین است و در میان مسلمانان عاقل کسی چنین چیزی را قصد نمی‌کند؛ چنان‌که مدلول روایات نیز فرض «اعطاء اختیار از سوی زوج» است، نه «تشریح ابتدایی احکام و حقوق» که هم زوج و هم تمامی بندگان از آن عاجزند و زوج خصوصیتی ندارد که تشریح وابسته به توافق با او بوده باشد. پس آنچه در ذهن متعاقبین بوده، چیزی نیست جز اینکه از آنجا که زوج بر طلاق زوجه یا استمرار زوجیت تسلط دارد، حق استفاده از این سلطه را می‌تواند به غیر واگذار نماید، چنان‌که مالک حق فروش یا تصرف در اموالش را به وکیل می‌دهد. بنابراین معقول نیست که در این روایات معنایی غیر از وکالت - از قبیل ولایت استقلالی و تشریح و... - اراده شده باشد و حمل روایات بر این معنای بعید و دور از ذهن صحیح نیست.

اما اگر مراد از ولایت، اختیاری باشد که در حدوث وابسته به اذن و اراده زوج، و در بقاء از آن مستقل است، بر اساس دیدگاه مشهور که وکالت مشروط در ضمن عقد لازم را غیرقابل فسخ و لازم می‌دانند، این تعریف از ولایت بر وکالت در طلاق که در ضمن عقد شرط می‌شود نیز صدق می‌کند و وکالتی که قابل عزل نباشد، در واقع مصداقی از «ولایت»، و ایجاد آن مصداق «تولیت» و باطل خواهد بود.

البته نویسنده معتقد است لزوم بقای اذن موکل و امکان عزل وکیل، مقتضای ذات نمایندگی و وکالت، و از لوازم جدایی‌ناپذیر ماهیت آن است و شرط‌شدن در ضمن عقد لازم یا شرط بلاعزل بودن وکالت نمی‌تواند تغییری در این ماهیت ایجاد کند، و وجه اصلی تمایز وکالت از ولایت و قیمومیت نیز همین امکان عزل وکیل از سوی موکل است. برخی از فقهای معظم نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند (ر.ک: اراکی، ۱۳۷۱، ص ۵۵۶؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۲۶۵۸). نویسنده در مجالی دیگر به تفصیل به نقد دیدگاه مشهور در این باره پرداخته و اینجا در صدد توضیح بیشتر آن نیست.

ثالثاً: حتی اگر از تمامی مطالب و اشکالاتی که گذشت صرف نظر کنیم، باز «قراردادن اختیار طلاق در دست زوجه»، مفهومی مطلق و فراگیر است که «اختیار استقلالی» یا همان «ولایت در طلاق» و «اختیار وابسته به اذن زوج» یا همان «وکالت در طلاق» را شامل می‌شود و اختصاص دادن آن به حق مستقل از اختیار زوج نیازمند شاهد و قرینه‌ای روشن است، درحالی که چنین قرینه و شاهی در روایات وجود ندارد.

پس هم ولایت و ایجاد حق استقلالی برای زوجه در طلاق خودش باطل است و هم وکالت و ایجاد حق تبعی و وابسته. همین که امام علیه السلام اختیاردار کردن زوجه در طلاق خودش را به طور کلی باطل دانسته و استفسال از چگونگی و قصد متعاقدين نفرموده‌اند، برای اثبات بطلان وکالت و طلاق کفایت می‌کند.

رابعاً: آنچه درباره این روایات قابل انکار نیست آن است که شارع اختیارداری زوجه در طلاق را نمی‌پذیرد؛ حال اسم این را ولایت بگذاریم یا هر چیز دیگر. و مسلماً شارع از این حکم غرضی را دنبال می‌کرده و نمی‌پذیرد که افراد همین اتفاق را با تغییر نام در قالب وکالت و شرط کردن ضمن عقد لازم رقم زده و بدین صورت احکام شرعی را دور بزنند؛ درحالی که فتوای رایج میان معاصران به وضوح دارای چنین تالی فاسدی است.

با آنچه گفتیم، روشن شد که براساس روایات متعدّد، اینکه زوجه درباره طلاق خود از سوی زوج اختیار یابد، به طور کلی جایز نیست، چه به صورت وکالت باشد و چه غیر آن، و وکالت در طلاق به نحوی که امروز رایج شده و توسط معاصران تجویز می‌گردد، باطل، و شرط آن در ضمن نکاح نیز شرطی خلاف شرع است که براساس برخی دیدگاه‌ها درباره رابطه شرط و عقد، و قصد متعاقدين درباره مجموع این دو (در این باره ر.ک: قمی گیلانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۹۲۹)، قاعدتاً صحت نکاح را نیز با مخاطره مواجه می‌سازد، مگر آنکه بتوان استثناء عقد نکاح از قاعده مفسد بودن شرط فاسد را اثبات کرد.

ناگفته نماند که حتی اگر شرط وکالت و طلاق به معنای اختیار او در این امر، شرطی صحیح بود، تغییر کاربری شرط و تبدیل کردن آن از حالت استثناء و توافقی موردی و فردی به روالی اصلی و رایج و عمومی در ازدواج، از طریق گنجاندن آن در

عقدنامه‌ها و مواجهه اجباری زوجین با این شرط، موجب دست‌کاری در نظامات و رویه‌های اصلی است که خداوند براساس حکمت‌های کلی برای تأمین مصالح خانوادگی در جامعه صلاح دانسته، و مشخص نیست در بلندمدت چه پیامدهای اجتماعی‌ای در پی خواهد داشت. به نظر می‌رسد به‌جای تغییر فراگیر در نظام‌های خانوادگی و اجتماعی و تشویق همه زنان به اشتراط و کالت در طلاق از اول زندگی - که موجب سست‌شدن پایه‌های سرپرستی زوج یا حتی بروز بدبینی و مشکلات دیگر و آثار گوناگون اخلاقی، تربیتی و اجتماعی خواهد بود - بهتر آن است که در موارد خاصی که زوجه در زندگی دچار مشکل و عسر و حرج واقعی بوده و زوج نیز از طلاق خودداری می‌کند، دادگاه از طریق بهره‌گیری از مشاورانی که تخصص لازم برای احراز غیرقابل‌حل‌بودن مشکلات خانوادگی و وجود عسر و حرج یا ضرر را دارند، و با تسهیل در رویه‌های قضایی، امکان لازم را برای رفع مشکل و طلاق قضایی فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

از مطالبی که گذشت، نتایجی به دست می‌آید که می‌توان مهم‌ترین آنها را چنین برشمرد:

۱. تعلیل نادرست دیدگاه برخی از فقها مانند شیخ طوسی و ابن‌ادریس که اصل وکالت زوجه در طلاق خودش را باطل می‌دانستند در ادوار بعدی، زمینه به‌حاشیه‌رفتن این دیدگاه و شهرت دیدگاه صحت این وکالت بر اساس قواعد را نزد فقها فراهم آورد؛ به‌گونه‌ای که برخی از ادله روایی که احتمال استناد به آنها برای قول نخست وجود دارد مغفول مانده و تا امروز عمده بحث‌ها در این موضوع، حول رد دلایل منتسب به شیخ در جریان بوده است.
۲. اگرچه بحث از وکالت زوجه در طلاق خود از دیرباز میان فقها مطرح بوده، اما شرط وکالت زوجه در طلاق خود در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر - که بنا بر دیدگاه مشهور موجب عدم امکان عزل و سلب اختیار از سوی زوج بوده و عملاً زوجه را در عرض زوج اختیاردار طلاق می‌نماید، از ابداعات این زمان است.

۳. این شرط با توجه به روایاتی که شرط واگذاری اختیار طلاق به زوجه را مردود می‌شمارند، شرطی باطل است، زیرا این روایات به صورت مطلق هرگونه واگذاری این اختیار به زوجه را رد می‌کند، چه در قالب توکیل و وابسته به بقای اذن زوج و چه در قالب تولیت و مستقل از اذن زوج.

۴. اساساً با توجه به کاربرد تعابیری مانند «جعل امر امرأته الی فلان» یا «بید فلان» یا «ولی امر امرأته الی فلان» در روایات در معنای وکالت در طلاق، این تعابیر ناظر به بحث وکالت در طلاق است و نمی‌توان آنها را درجایی که اختیار به افرادی غیر از زوجه داده می‌شود، توکیل، و در جایی که اختیار به زوجه داده می‌شود تولیت دانست.

۵. حتی اگر مفاد این روایات به تولیت اختصاص داشت، وکالت غیرقابل عزلی که بقای آن از اذن زوج مستقل است را شامل می‌شد.

۶. اختصاص دادن مدلول روایات به بطلان جعل اختیار انحصاری برای زوجه در طلاق صحیح نیست، زیرا اولاً برخی از این روایات ظهوری در فرض سلب اختیار از زوج ندارند و برخی هم بر غیرقابل تغییر بودن اختیار انحصاری زوج دلالت دارند که نافی هرگونه اختیار زوجه، حتی در عرض اختیار زوج است. ثانیاً تعلیل بطلان شرط به اموری مانند عدم صلاحیت زوجه برای داشتن اختیار طلاق، یا متفرع بودن این اختیار بر قوامیت - که از شئون اختصاصی زوج است - موجب می‌شود که این روایات بر بطلان اختیار زوجه در طلاق چه به صورت انحصاری و چه در عرض اختیار زوج دلالت داشته باشد. به علاوه، فقها نیز میان این دو صورت تفصیل قائل نشده و کسی شرط حق طلاق زوجه در عرض حق زوج را صحیح ندانسته است.

۷. اختصاص دادن مورد روایات به «تخیر» که نوعی از طلاق کنایی است نیز وجهی ندارد، بلکه هم اطلاق این روایات و هم تعلیل موجود در آنها و هم قرائن دیگر نافی این اختصاص است.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابن ادريس حلی، محمد. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى (ج ۲، چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. ابن براج طرابلسی، عبدالعزيز. (۱۴۰۶ق). المذهب (ج ۲، چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن حمزه طوسی، محمد. (۱۴۰۸ق). الوسيلة إلى نيل الفضيلة (چاپ اول). قم: کتابخانه آية الله مرعشی نجفی رحمته الله.
۴. ابن قدامه، عبدالله. (۱۳۸۸ق). المغنی. قاهره: مكتبة القاهرة.
۵. اراکی، محمد علی. (۱۳۷۱). توضیح المسائل. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۶. امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۲ق). استفتاءات (ج ۳، چاپ پنجم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۴ق). توضیح المسائل محشی (ج ۲، چاپ هشتم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. امام خمینی، سید روح الله. (بی تا). تحرير الوسيلة (ج ۲، چاپ اول). قم: دارالعلم.
۹. امامی، سید حسن. (بی تا). حقوق مدنی (ج ۵). تهران: اسلامیه.
۱۰. بحرانی، یوسف. (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة (ج ۲۵، چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. تبریزی، جواد. (۱۴۲۷ق). صراط النجاة (ج ۸، چاپ اول). قم: دارالصدیقة الشهيدة.
۱۲. جزیری، عبدالرحمن؛ غروی، سید محمد و مازح، یاسر. (۱۴۱۹ق). الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البيت عليهم السلام (ج ۴، چاپ اول). بیروت: دارالثقلین.

۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل احکام الشریعة (ج ۲۱، ۲۲، چاپ اول). قم: آل البيت علیهم السلام.
۱۴. حکیم، سید محسن. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحین (ج ۲، چاپ اول). بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۵. حکیم، سید محمدسعید. (۱۴۱۵ق). منهاج الصالحین (ج ۳، چاپ اول). بیروت: دارالصفوة.
۱۶. خرازی، سید محسن. (بی تا). الحوالة فی المعاملات البنکیة. مجلة فقه أهل البيت علیهم السلام (چاپ اول). قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۱۷. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحین (ج ۲، چاپ بیست و هشتم). قم: مدینه العلم.
۱۸. رایگان، محمود. (۱۳۹۱). بررسی فقهی حقوقی شرط وکالت زوجه در طلاق. نشریه معرفت حقوقی، ۱(۳)، صص ۸۹-۱۱۰.
۱۹. روحانی قمی، سید محمد. (۱۴۱۷ق). المسائل المنتخبة (چاپ اول). کویت: مكتبة الألفین.
۲۰. سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۳۱ق). مهذب الأحکام (چاپ چهارم). قم: المنار.
۲۱. سروش محلاتی. محمد. (۱۳۸۷). ابهامات فقهی حقوقی وکالت زوجه در طلاق. مجله فقه و حقوق، ۵(۱۸)، صص ۵۹-۸۶.
۲۲. سیستانی حسینی، سید علی. (۱۴۱۷ق). منهاج الصالحین (ج ۳، چاپ پنجم). قم: دفتر حضرت آیه الله سیستانی.
۲۳. شبیری زنجانی، سید موسی. (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح (ج ۸، چاپ اول). قم: رای پرداز.
۲۴. شبیری زنجانی، سید موسی. (۱۴۲۸ق). المسائل الشرعیة (چاپ اول). قم: نشر الفقاهه.
۲۵. شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۱۲ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة (ج ۲، چاپ اول). قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم.
۲۶. شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام (ج ۵، ۹، چاپ اول). قم: المعارف الإسلامیه.

۲۷. صافی گلپایگانی، لطف‌الله. (۱۴۱۷ق). جامع الأحکام (ج ۲، چاپ چهارم) قم: انتشارات حضرت معصومه علیها السلام.
۲۸. طاهری، حبیب‌الله. (۱۴۱۸ق). حقوق مدنی (ج ۳، چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۹. طباطبایی حائری (مجاهد)، سید محمد. (بی تا). کتاب المناهل (چاپ اول). قم: آل‌الیت علیهم السلام.
۳۰. طباطبایی حائری، سید علی. (بی تا). ریاض المسائل (ج ۲، چاپ اول). قم: آل‌الیت علیهم السلام.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیة (ج ۲، ۳، ۴، ۵، چاپ سوم). تهران: المكتبة المرتضویة.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار (ج ۳، چاپ اول). تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۰ق). النهایة فی مجرد الفقه والفتاوی (چاپ دوم). بیروت: دارالکتب العربیة.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام (ج ۷، چاپ چهارم). تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۳۵. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (چاپ دوم). قم: آل‌الیت علیهم السلام.
۳۶. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۷. فخرالمحققین حلی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد (ج ۳، چاپ اول). قم: اسماعیلیان.
۳۸. فیض کاشانی، محمد محسن. (بی تا). مفاتیح الشرائع (ج ۲، چاپ اول). قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی علیه السلام.
۳۹. قمی طباطبایی، سید تقی. (۱۴۲۶ق). مبانی منهج الصالحین (ج ۱۰، چاپ اول). قم: قلم الشرق.

۴۰. قمی گیلانی، ابوالقاسم. (۱۴۲۷ق). رسائل المیرزا القمی (ج ۲، چاپ اول). قم: دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان.
۴۱. کیدری (قطب‌الدین)، محمد. (۱۴۱۶ق). إصباح الشیعة بمصباح الشریعة (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۴۲. شمس، عبدالله و جمعی از همکاران. (۱۳۹۴ش). قانون مدنی و قانون مسئولیت مدنی (چاپ دهم). تهران: دراک.
۴۳. محقق حلی، نجم‌الدین جعفر. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام (چاپ دوم). قم: اسماعیلیان.
۴۴. محقق داماد، سید مصطفی. (بی تا). بررسی فقهی حقوق خانواده: نکاح و انحلال آن (چاپ اول). قم: بی جا.
۴۵. محقق سبزواری، محمدباقر. (۱۴۲۳ق). کفایة الأحکام (ج ۱، ۲۶، چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۶. مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۱ق). فقه الإمام الصادق علیه السلام (ج ۶، چاپ دوم). قم: انصاریان.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۴ق). کتاب النکاح (چاپ اول). قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۴۸. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (ج ۲۷، ۳۲، چاپ هفتم). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴۹. یزدی، محمد. (۱۴۱۵ق). فقه القرآن (ج ۳، چاپ اول). قم: اسماعیلیان.

References

* The Holy Quran

1. Allameh Heli, H. (1413 AH). *Mukhtalaf al-Shi'a fi Ahkam al-Sharia'* (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
2. Ameli Karaki (Muhaiq Thani), A. (1414 AH). *Jami al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'id* (2nd ed.). Qom: Alulbayt. [In Arabic]
3. Araki, M. A. (1371 AP). *Tawzih al-Masa'il*. Qom: Islamic Propaganda Office of Qom Seminary. [In Persian]
4. Bahrani, Y. (1405 AH). *Al-Hadaiq al-Nazirah fi Ahkam al-Itrah al-Tahira* (Vol. 25, 1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
5. Emami, S. H. (n.d.). *Civil rights* (Vol. 5). Tehran: Islamia.
6. Fakhr al-Muhaqqin Heli, M. (1387 AH). *Izah al-Fawa'id fi Sharh Mushkilat al-Qawa'id* (Vol. 3, 1st ed.). Qom: Esmailian. [In Arabic]
7. Feiz Kashani, M. M. (n.d.). *Al-Mafatih al-Shara'ei* (Vol. 2, 1st ed.). Qom: Ayatollah Murashi Najafi Library.
8. Hakim, S. M. (1410 AH). *Minhaj al-Salehin* (Vol. 2, 1st ed.). Beirut: Dar al-Taarif le Matbu'at. [In Arabic]
9. Hakim, S. M. S. (1415 AH). *Minhaj al-Salehin* (Vol. 3, 1st ed.). Beirut: Dar al-Safvat. [In Arabic]
10. Hor Ameli, M. (1409 AH). *Tafsil Wasa'il al-Shia ila Tahsil Ahkam al-Sharia* (Vol. 21, 22, 1st ed.). Qom: AlulBait. [In Arabic]
11. Ibn Baraj Terablesi, A. (1406 AH). *Al-Muhazab* (Vol. 2, 1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
12. Ibn Hamzah Tousi, M. (1408 AH). *Al-Wasila ila Nile Al-Fazilah* (1st ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
13. Ibn Idris Heli, M. (1410 AH). *Al-Sara'er al-Hawi le Tahrir al-Fatawi* (Vol. 2, 2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
14. Ibn Qudama, A. (1388 AH). *Al-Muqni*. Cairo: Cairo School. [In Arabic]

15. Imam Khomeini, S. R. (1422 AH). *Istifta'at* (Vol. 3, 5th ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
16. Imam Khomeini, S. R. (1424 AH). *Tawzih al-Masa'il Muhasha* (Vol. 2, 8th ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
17. Imam Khomeini, S. R. (n.d.). *Tahrir al-Wasila* (Vol. 2, 1st ed.). Qom: Dar al-Ilm.
18. Jozairi, A., & Gharavi, S. M., & Mazeh, Y (1419 AH). *al-Fiqh ala al-Madhib al-Arba'ah va Madhab Ahl al-Bayt* (Vol. 4, 1st ed.). Beirut: Dar al-Saqlain. [In Arabic]
19. Keidari (Qutabuddin), M. (1416 AH). *Isbah al-Shi'a be Masbah al-Shari'a* (1st ed.). Qom: Imam Sadiq Institute. [In Arabic]
20. Kharazi, S. M. (n.d.). Al-Hawalah fi al-Mu'amilat al-Bankiyah. *Journal of Fiqh Ahlulbayt* (1st ed.). Qom: Islamic jurisprudence encyclopedia institute on the religion of Ahl al-Bayt.
21. Khoei, S. A. (1410 AH). *Minhaj al-Salehin* (Vol. 2, 28th ed.). Qom: Madinah al-Ilm. [In Arabic]
22. Makarem Shirazi, N. (1424 AH). *Kitab al-Nikah* (1st ed.). Qom: Imam Ali Bin Abi Talib School. [In Arabic]
23. Mohaghegh Damad, S. M. (n.d.). *Jurisprudential study of family law: marriage and its dissolution* (1st ed.). Qom.
24. Mohaghegh Heli, N. J. (1408 AH). *Shara'e al-Islam fi Masa'el al-Halal va al-Haram* (2nd ed.). Qom: Esmailian. [In Arabic]
25. Mohaghegh Sabzevari, M. B. (1423 AH). *Kifayah Al-Ahkam* (Vol. 1, 26, 1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
26. Mughniyeh, M. J. (1421 AH). *Fiqh al-Imam al-Sadiq* (Vol. 6, 2nd ed.). Qom: Ansarian. [In Arabic]
27. Najafi, M. H. (1404 AH). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'e Islam* (Vol. 27, 32, 7th ed.). Beirut: Dar Ihya al-Torath al-Arabi. [In Arabic]
28. Qomi Gilani, A. (1427 AH). *Rasa'il Al-Mirza Al-Qami's* (Vol. 2, 1st ed.). Qom: Islamic Propaganda Office - Khorasan Branch. [In Arabic]

29. Qomi Tabatabaei, S. T. (1426 AH). *Mabani Minhaj al-Salehin* (Vol. 10, 1st ed.). Qom: Qalam al-Sharq. [In Arabic]
30. Rayegan, M. (1391 AP). Jurisprudential examination of the condition of wife's representation in divorce. *Marafet Hoquqi*, 1(3), pp. 89-110. [In Persian]
31. Rouhani Qomi, S. M. (1417 AH). *Al-Masa'il el-Muntakhabah* (1st ed.). Kuwait: Al-Alfin School. [In Arabic]
32. Sabzevari, S. A. (1431 AH). *Muhadab al-Ahkam* (4th ed.). Qom: Al Manar. [In Arabic]
33. Safi Golpaygani, L. (1417 AH). *Jame al-Ahkam* (Vol. 2, 4th ed.) Qom: Hazrat Masoumeh Publications. [In Arabic]
34. Shahid Sani, Z. (1412 AH). *Al-Rawda al-Bahiya fi Sharh al-Luma' al-Dameshqiyyah* (Vol. 2, 1st ed.). Qom: Islamic Propaganda Office of Qom Seminary. [In Arabic]
35. Shahid Thani, Z. (1413 AH). *Masalik al-Afham ila Tanqih Sharae al-Islam* (Vol. 5, 9, 1st ed.). Qom: Al-Maarif al-Islamiya. [In Arabic]
36. Shams, A., & a group of colleagues. (1394 AP). *Civil law and civil liability law* (10th ed.). Tehran: Derak. [In Persian]
37. Shobeyri Zanjani, S. M. (1419 AH). *Kitab Nikah* (Vol. 8, 1st ed.). Qom: Ray Pardaz. [In Arabic]
38. Shobeyri Zanjani, S. M. (1428 AH). *Al-Masa'il al-Sharia* (1st ed.). Qom: Nashr Al-Faqaha. [In Arabic]
39. Sistani Hosseini, S. A. (1417 AH). *Minhaj al-Salehin* (Vol. 3, 5th ed.). Qom: Office of Hazrat Ayatollah Sistani. [In Arabic]
40. Soroush Mahalati. M. (1387 AP). Jurisprudential legal ambiguities of wife's representation in divorce. *Journal of Jurisprudence and Law*, 5(18), pp. 59-86. [In Persian]
41. Tabatabaei Haeri (Mujahid), S. M. (n.d.). *Kitab al-Manahil* (1st ed.). Qom: Alulbayt.

42. Tabatabaei Haeri, S. A. (n.d.). *Riyad al-Masa'il* (Vol. 2, 1st ed.). Qom: Alulbayt.
43. Tabrizi, J. (1427 AH). *Sirat al-Najat* (Vol. 8, 1st ed.). Qom: Dar al-Sadiqa al-Shahida. [In Arabic]
44. Taheri, H. (1418 AH). *Civil law* (Vol. 3, 2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
45. Tousi, M. (1387 AH). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyah* (Vol. 2, 3, 4, 5, 3rd ed.). Tehran: Al-Maktabah al-Mortazawieh. [In Arabic]
46. Tousi, M. (1390 AH). *Al-Istbasar Fima Ikhtalaf min Al-Akhbar* (Vol. 3, 1st ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyeh. [In Arabic]
47. Tousi, M. (1400 AH). *Al-Nahayah fi Mujarad al-Fiqh va al-Fatawa* (2nd ed.). Beirut: Dar al-Kotob al-Arabi. [In Arabic]
48. Tousi, M. (1407 AH). *Tahzeeb Al-Ahkam* (Vol. 7, 4th ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
49. Yazdi, M. (1415 AH). *Fiqh al-Qur'an* (Vol. 3, 1st ed.). Qom: Esmailian. [In Arabic]